

بررسی مؤلفه‌های گفتار در شعر قیصر امین پور

همسایه با مخاطب



ارمان بهداروند
شاعر

قیصر امین‌پور با ارائه آثاری که در حوزه زبانی، هم از ظرفیت‌های شعر کلاسیک برخوردار بودند و هم از نوگرایی سود می‌جستند، در صدد گشودن راهی نو بود که تمایل ذاتی او به استفاده از زبان گفتار می‌توانست در این مسیر تأثیرگذارتر واقع شود. هر چند چرخش این تمایل در آغاز کمی‌کنندتر به نظر می‌رسد اما صمیمیت ناشی از این رفتار زبانی، آرام آرام به عنوان یکی از شاخصه‌های شعر قیصر مطرح می‌شود و در روند روبه رشد شعر او گسترده‌گی بیشتری پیدا می‌کند. شاید با چند مثال از شعرهای قیصر بتوان این روند صعودی را بهتر گزارش کرد: بیا به خانه آلا‌ها‌ها سری بزنیم/ ز داغ با دل خود حرف دیگری بزنیم/ به یک بنفشه صمیمانه تسلیت گویم/ سری به مجلس سوگ کیوتری بزنیم/ شبی به حلقه درگاه دوست دل بندیم/ اگر چه او نکند دست کم دری بزنیم (تنفس صبح/ص ۴۳)

رفتار من عادی است/ اما نمی‌دانم چرا/ این روزها/ از دوستان و آشنایان/ هر کس مرا می‌بیند/ از دور می‌گوید/ این روزها انکار/ حال و هوای دیگری داری/ اما/ من مثل هر روزم/ با آن نشانی‌های ساده/ و با همان امضا، همان نام/ و با همان رفتار معمولی/ مثل همیشه ساکت و آرام (آینه‌های ناگهان/ ص ۳۲)

سیر تدریجی زبان گفتار قیصر در این نمونه‌ها، مؤید این نکته است که به تعبیر «علی باباچاهی» شعر از «شعر ساده» به سمت «شعر گفتار» حرکت کرده است و در این مسیر آنچه که نمود بیشتری دارد، این است که قیصر برای لایه‌بخشی به شعر و عمیق جلوه دادن فکر خود، نیازمند دشوارنویسی و کشف‌های پیچیده نیست بلکه دریافت‌های عینی و ذهنی خود را به سهولت و سادگی به شعر تبدیل می‌کند و مخاطب خود را در صمیمیت سیال واژگان و لحن خود رها می‌سازد. البته این سادگی و صمیمیت از جنبه‌های زیباشناسانه شعر امین‌پور نمی‌کاهد و قدرت او را در استخدام واژگان هنگام سرایش شعر منجلی می‌سازد. شاید بهترین نمونه برای تأیید این موضوع در شعر قیصر، شعر «شعری برای جنگ» باشد که هنوز هم در ذهن مخاطبان خود می‌توان آثار آن را با زبانی کرد:

این‌جا/ دیوار هم/ دیگر پناه پشت کسی نیست.../ دیگر ستارگان را/ حتی/ هیچ اعتماد نیست/ شاید ستاره‌ها شبگردهای دشمن ما باشند.../ اما اگر ستاره زبان داشت/ چه شعرها که از بد شب می‌گفت/ گویاتر از زبان من گنگ... (تنفس صبح/ص ۲۲)

گفت، احوال جطور است؟ گفتمش: عالی است/ مثل حال گل!/ حال گل در چنگ چنگیز مغول! (گل‌ها همه آفتابگردانند/ص ۶۹)

این روزها که می‌گذرد، هر روز/ احساس می‌کنم که کسی در باد/ فریاد می‌زند/ احساس می‌کنم که مرا/ از عمق جاده‌های مه آلود/ یک آشنای دور صدا می‌زند/ آهنگ آشنای صدای او/ مثل عبور نور/ مثل عبور نوروز/ مثل صدای آمدن روز است... (آینه‌های ناگهان/ص ۷)

این رفتار عامیانه و روان با زبان، شعر را در رابطه مستقیم و بی‌واسطه با مخاطب قرار می‌دهد، رابطاتی که مخاطب‌چدای از شعر نیست، بلکه جزئی از فرایند آفرینش معناست و همواره

خود را در واژگان این اثر درمی‌یابد. در این نوع نگاه به زبان، مخاطب درمی‌یابد که شعر امروز قرار است زندگی روزمره او را تصویر و توصیف کند، نه آنکه با واژگانی که از تبار قرون گذشته‌اند زندگی معاصر آنها بیان شود. این نوع شعر اگرچه ممکن است به عقیده‌برخی حتی ثربه‌نظر برسد، اما در کلیت شعر، منطقی حکم‌فرماست که آن را ز نثر فاصله‌دهی دهد.

آسمان را.../ ناگهان آبی است/ (از قضا یک روز صبح زود می‌بینی)/ دوست داری زود بریزی/ پیش از آن که دیگران/ چشم خواب آلود خود را وا کنند/ پیش از آن که در صف طولانی نان/ باز هم غوغا کنند/ در هوای پشت بام صبح/ با نسیم نازک اسفند/ دست و رویت را بشویی/ حوله نمدار و نرم بامدادان را/ روی هرم گونه‌های حس کنی/ و سلامی سبز/ توی حوض کوچک خانه/ به ماهی‌ها بگویی (گل‌ها همه آفتابگردانند/ص ۱۰)



وقتی جهان/ از ریشه جهنم/ و آدم/ از عدم/ و سعی/ از ریشه‌های یاس می‌آید/ وقتی که یک تفاوت ساده/ در حرف/ گفتار را/ به گفتار تبدیل می‌کند/ باید به بی تفاوتی واژه‌ها/ و واژه‌های بی طرفی/ مثل نان/ دل بست/ نان را/ از هر طرف که بخوانی/ نان است! (آینه‌های ناگهان/ ص ۷۳)

■ و این شعر کوتاه:

از رفتنت دهان همه باز.../ انکار گفته بودند:/ پرواز! پرواز! (دستور زبان عشق/ ص ۲۹)

این نکته در شعر قیصر حائز اهمیت است که زبان گفتاری که به پیش نهاد نیما در شعر امروز کارکرد پیدا کرد، به سبب شعرهای نیما و تلاش دیگر شاعران، عمدتاً در همین شکل شعر فارسی جریان داشت ولی قیصر که پیش از او شاعرانی همچون حسین منزوی و محمدعلی بهمنی این تجربه را آزموده بودند و اتفاقاً موفق هم بودند، تمام این تجربیات را به عرصه غزل آورد و توانست در مقطعی از پیشکسوتان خود نیز پیشی بگیرد:

طلوع می‌کند آن آفتاب پنهانی/ ز سمت مشرق جغرافیای عرفانی/ دوباره پلک دلم می‌پرد نشانه چیست؟ شنیده‌ام که می‌آید کسی به میهمانی... (آینه‌های ناگهان/ ص ۸۷)

همچنان که اشاره شد زبان گفتار با استفاده از جملات و عبارات مورد استفاده در زبان مردم، در جهت ایجاد صمیمیت و روانی فضای شعر حرکت می‌کند و خواننده گویی خود را در حال یک گفت‌وگوی ساده با شاعر فرض می‌نماید هر چند که روح شعر در این مکالمه حضور دارد. می‌توان به نمونه‌هایی از این اقتباس از زبان مردم در شعر قیصر اشاره نمود:

«خود را به مردن زدن» و «بو نبردن» در این سطرها: پس/ من با همه وجودم/ خود را زدم به مردن/ تا روزگار، دیگر/ کاری به من نداشته باشد/ این شعر تازه را هم ناگفته می‌گذارم .../ تا روزگار بو نبرد (دستور زبان عشق/ ص ۱۵)

استفاده از تعبیر «قوم و خویش» در این غزل: قوم و خویش من همه از قبیله غمند/ عشق خواهر من است، درد هم برادرم (دستور زبان عشق/ ص ۳۸)

■ و نیز عبارت مصطلح «سرم نمی‌شود» در این شعر:

از تمام رمز و رازهای عشق/ جز همین سه حرف/ جز همین سه حرف ساده میان تهی/ چیز دیگری سرم نمی‌شود/ من سرم نمی‌شود/ ولی .../ راستی/ دلم/ که می‌شود (گل‌ها همه آفتابگردانند/ ص ۹)

از این گونه عبارات اقتباس‌شادر شعر قیصر فراوان می‌توان جست‌وجو کرد و به عنوان نمونه‌های موفق از استفاده از زبان گفتار و تأثیر آن در توسعه ظرفیت‌های شعر ذکر کرد. شاید یکی از نقاط موفق جلب مخاطب در شعر قیصر همین نزدیکی و قرابت مخاطب با لحن و زبان قیصر است که گویی مخاطب خود را به عنوان گوینده این شعرها تلقی می‌نماید. نمونه‌هایی از این دست:

...تو از من تمام دلم را گرفتی/ از این بیش باج و خراجی ندیدم/ قسم می‌خورم «راستش را بخواهی»/ به بالای تو سرو و کاجی ندیدم... (گل‌ها همه آفتابگردانند/ ص ۱۰۵)

گفتی غزل بگو! چه بگویم؟/ مجال کو؟/ شیرین من برای غزل شور و حال کو؟/ پر می‌زند دلم به هوای غزل، ولی/ گیرم هوای پر زدنم هست بال کو؟... (گل‌ها همه آفتابگردانند/ ص ۱۰۷)

منابع:

امین پور، قیصر، ۱۳۶۰، در کوچه آفتاب، نشر برگ، تهران
-----، ۱۳۶۲، تنفس صبح، نشر سروش، تهران
-----، ۱۳۸۴، دستور زبان عشق، نشر مروارید، تهران
-----، ۱۳۷۲، آینه‌های ناگهان، نشر افق، تهران
-----، ۱۳۷۶، گل‌ها همه آفتابگردانند، نشر مروارید، تهران
باباچاهی، علی، ۱۳۸۰، گزاره‌های منفرد، نشر سپنتا، تهران
طاهری، مهدی، ۱۳۸۶، «درنگی بر شعرهای دکتر قیصر امین‌پور»، روزنامه ایران شماره ۳۶۸۱
علی‌پور، مصطفی، ۱۳۷۸، ساختار زبان شعر امروز، نشر آوازی، تهران
فرخ زاد، فروغ، ۱۳۸۰، مصاحبه‌های فروغ فرخ‌زاد، به کوشش رضا ربایی، نشر زمان

■ سه‌شنبه ۱۱ آبان ۱۴۰۰
■ سال بیست و هفتم
■ شماره ۷۷۶۲

بررسی مجموعه شعر جدید رضا روزبهانی/ خوزان/ ۱۴۰۰

مانخستین کلمه بودیم



رضا بهادر
شاعر

«حالا بعد ماضی بعدن بود» کتاب شعر جدید رضا روزبهانی، یک شعر بلند است که امسال توسط نشر خوزان منتشر شده است. دیباچه کتاب با ابیاتی از مثنوی معنوی رقم خورده و در ادامه به این شکل «دروازه»ی بلند شعر را به روی مخاطب باز می‌کند: من عاشقان جمال تو هستم/ تو فارغی/ یا خود خیال عشق تو دارم/

که فارغی

از ابتدای کار متوجه رفتار شاعرانه در پیدایش جهان روایت و زبان بیانش می‌شویم. وقتی راوی خودش را «عاشقان» معرفی می‌کند، از جذب به در جمال و خیال کلمات نوید کشف هستی خود را به مخاطب شعرش داده و انتظار فضایی ذهنی و روایتی سیال را در خواننده ایجاد می‌کند. سطرهای ابتدایی شعر با کلماتی همچون «خیال»، «وهم» و «جنون» نوشته شده‌اند تا راوی به هیأت دیوانگان عشق تو گریزی به شطوحیات و امکاتی بر

روشن بینی، از جنس دانای کل، داشته باشد. «در آغاز کلمه

بود»، اما به گفته روزبهانی

«ما نخستین کلمه بودیم»؛

ذات زبان، هنوز به عالم

کثرت تبعید نشده‌ایم و

همه ما یکی هستیم. خود

خود حی که حیات را ممکن

می‌کند. از این‌جا به بعد زمان

را اختراع می‌کنیم و همراه

روایت در تن تاریخ تکثیر می‌شویم.

در ادامه، روزبهانی با دخل و تصرف

در زمان، ساعت آفرینش را جلو

می‌کشد تا برسد به امتحان ابراهیم

و او را همراه خانواده‌اش به ایران

بیاورد و نقیضه‌ای با موقعیت‌هایی

گاه کمیک و گاه اجتماعی و گاهی

عاشقانه در سراسر این شعر خلق

بکند. او مکان و زمان روایت ابراهیم

را عوض کرده است تا براحتمی

پیوندی تاریخی با حال حاضر

جامعه خودش رقم بزند. از دیگر

ترفندها و نوآوری‌های او عوض کردن گاه به گاه شخصیت‌ها بر اساس

اسامی آنهاست. مثلاً اسماعیل جایی می‌شود اسماعیل مهرانفر

شاعر و سارا به ساره سکوت تبدیل می‌شود و...

همین طور وقایع تاریخی با ماجراهای روز تداخل پیدا می‌کنند و این‌گونه با جلو و عقب کشیدن مدام زمان، در ساختار روایت، از تکنیک‌های فرمی و روایی استفاده می‌کند و با کارکردهای پسامدرن، جریان سیال ذهن را پیش می‌برد. او فضاسازی‌های بعضاً ملموس و بیشتر انتزاعی را ناخودآگاه انتخاب می‌کند و این باعث می‌شود که ظرفیت‌های بیشتری از زبان را به کار بگیرد. از ابزار متون کهن ایرانی (نقش زبان و شکل روایت‌های خرد و ناقص) گرفته تا استفاده از ادبیات صوفیانه و زبان گاه فاخر و گاه عامیانه و گاه آهنگین تا اشاره به قصه شیخ اشراق و جنگ‌های صلیبی و ماجراهای دور و نزدیک دیگری استفاده می‌کند تا از پیشینه زبان فارسی در پرداخت و جذابیت‌های مینوژوی در روایت هم بهره ببرد. او در کنار کشمکش‌های ابراهیم و قربانی‌اش، روایت‌های خرد و کلانی را به منظور رمزگشایی از پرسش‌ها و راز مرگ و زندگی و همچنین به

چالش کشیدن یکسری از مفاهیم کلی و اعتقادی پیش می‌کشد. از پیشگوییان بشارت‌دهنده تا گور خود راوی.... از سرنوشت تمام آدم‌ها به نفع جواب‌هایش می‌گذرد و برخلاف انتظار مخاطب، با تغییراتی کلی در قصه‌های آشنا، هم چالش جدید برای ذهن خواننده ایجاد کرده و هم با دستکاری در باورهای جمعی کنجکاوی ما در مواجهه با ادامه کتاب را برمی‌انگیزد. به‌طور مثال به تغییر پایان داستان قربانی کردن اسماعیل و کشتن او در قربانگاه که در این شعر بلند با زبانی کاملاً رمزی نمایش داده شده توجه کنید.

از محتوای روایت که بگذریم نظر داشتن روزبهانی به ذات زبان و پیش کشیدن پیدایش خط و ریشه‌یابی آن (در اپیزودی که به شعر پست‌مدرن و ترفندهایی که بسته به هر اپیزود به کار گرفته شده‌اند، روایت را می‌شکند. ما از آغاز تا پایان این شعر بلند لایه‌به‌لایه با پاسازهایی گیج‌کننده مواجهیم که

مدام مخاطب را به گذشته و حال و آینده می‌برند و برمی‌گردانند. مثال‌هایی از اسامی شاعران دیگر در بخش‌های مختلف کتاب، گواه جسارت روزبهانی در مشارکت با مرام‌ها و ذهنیت‌های مختلف در کار شخصی است که می‌تواند مسیری را برای نزدیک‌تر شدن شاعران امروز ترسیم کند. اگر به مدام مخاطب او هم نگاه کنیم، می‌بینیم که این شاعر، ویراستار و پژوهشگر حوزه‌های ادبیات و عرفان و فلسفه، تجربه‌های مختلفی در کار گروهی داشته و حتی مجموعه

شعر مشترکی هم در کارنامه او دیده می‌شود که حاصل یک پروژه هم‌سرایی با بهار الماسی است. او در طول سه دهه فعالیت با اتکا بر پژوهش گسترده در ادبیات کلاسیک و اشراف کامل بر جریان‌های مدرن شعر معاصر، شاعری باهوش و دقیق در استفاده از اندوخته‌های خود است. با اینکه روزبهانی بارها در مصاحبه‌هایش گفته هیچ رسالتی جز زیباشناسی هنری برای شعرش متصور نمی‌شود، اما در شعرهای مهم شعر او در این زمینه آن جاست که سمت شعرهای هیجانی و بازنویسی صرف رخ داده‌ای اجتماعی نرفته، بلکه وقایع اتفاق افتاده را از نو خلق کرده است. و اما چیزی که در مورد اسم این کتاب (حالا بعد ماضی بعدن بود) و کتاب قبلی او (امضای مستقبل) و با خواندن شعرهای دو کتاب روشن می‌شود این است که وی بشدت از تن دادن به رخداد و زمانمند شدن گریخته و به شعری رسیده که واری زمان و مکان ایستاده است.

شعر مشترکی هم در کارنامه او دیده می‌شود که حاصل یک

پروژه هم‌سرایی با بهار الماسی است. او در طول سه دهه فعالیت با اتکا بر پژوهش گسترده در ادبیات کلاسیک و اشراف کامل بر جریان‌های مدرن شعر معاصر، شاعری باهوش و دقیق در استفاده از اندوخته‌های خود است. با اینکه روزبهانی بارها در مصاحبه‌هایش گفته هیچ رسالتی جز زیباشناسی هنری برای شعرش متصور نمی‌شود، اما در شعرهای مهم شعر او در این زمینه آن جاست که سمت شعرهای هیجانی و بازنویسی صرف رخ داده‌ای اجتماعی نرفته، بلکه وقایع اتفاق افتاده را از نو خلق کرده است. و اما چیزی که در مورد اسم این کتاب (حالا بعد ماضی بعدن بود) و کتاب قبلی او (امضای مستقبل) و با خواندن شعرهای دو کتاب روشن می‌شود این است که وی بشدت از تن دادن به رخداد و زمانمند شدن گریخته و به شعری رسیده که واری زمان و مکان ایستاده است.

چند شعر از هوشنگ چالنگی

■ به مرگ

به مرگ
که دیوانه می‌کند
صبح را
در فاصله لباس من
به شب
که چرخش ام می‌دهد و
بی‌دستم می‌کند
که اگر مرا ببینی
که نمی‌خندم
پس مرانیدهای
من هر بار که بیشتر دوست داشته‌ام
تنفس چشم‌هایم را
و این حباب‌هایی که
به تن دارم

■ صبح خوانان

ذوالفقار را فرود آر
بر خواب این ابریشم
که از افلیا جز دهانی سرودخوان نمانده است
در آن دم که دست لرزان بر سینه داری
این من‌ام که ارابه خروشان را از مه‌گذرانده‌ام
آواز روستایی‌ست که شقیقه اسب را گلگون کرده است
به هنگامی که آستین خونی تو
سنگ را از کف من می‌پراند
با قلبی دیگر بیا
ای پشیمان!
ای پشیمان!

■ گل‌ها

برف را توانستم آرام کرد
به صبح
با جدال خانگی علف
اما گل‌ها که نام خود می‌گویند و می‌میرند
چون صدایی دور
که به چنگ‌گیری و گریه کنی

■ مرد و پرند هایش

زیر خورشید باید
زیر خورشید باید
و گمان کن که نخواهی بوسید
زیر باران‌های پاییزی
زیر باران بهار
زیر باران زمستان
زیر خورشید باید
تو کلاغان را مونس داری!
تو کیوترا را
هیچ‌کس چون تو سرگرم نکرد
فوج گنجشکان را
تو کلاغان را مونس داری
تا کنون هیچ‌کسی چون تو کلاغان را
مشغول نکرد
تا کنون حتی گنجشکی را
وحشت چشمان مرکب تو
سوی جنگل‌ها پرواز نداد
زیر خورشید باید
و گمان کن که نخواهی بوسید

■ گذرنده

می‌خواهم کلاه از کوه برگیرم
و کج بنشینم به تقلید درختان
چون ابرها به پشتم بنشینند
هیچ گذرنده چون من نیست
رنگ باخته و بر دره‌ها
خندان به نام خویش
چون کج شوم و با درختان گیسو به آب دهم
هیچ گذرنده چون من نیست
نژادی که می‌روند بی‌گفت‌وگوی خویش
و می‌نگرند درختان را
که چون گریه
طعمه به دهان دارند

■ ماه

در تاریکی می‌نویسم
به تو دست زدم
میان دره‌ها
سیاوش پنهان دره‌ها

■ ستاره مهجور

اما هنوز پرندهای می‌نالد
بر شاخسار دور
نزدیک با ستاره مهجور
و سایه‌های هر چه درختان
در گریه‌های من
پنهان سایه‌سار بلوط
آن قدر خنده‌های م‌ه را دیدم
آن قدر گریه‌های بلوطان را به م‌ه
و سایه‌های هر چه درختان
در خنده‌های من
بر شاخسار دور
نزدیک با ستاره مهجور

هوشنگ چالنگی

هوشنگ چالنگی

هوشنگ چالنگی